

به سلامتی خانم‌ها

۱۰۰ داستان و طنز کوتاه (ترجمه نشده)

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۱۲
گاه‌شمار زندگی و فعالیت ادبی آنتون چخوف	۱۹
نامه به همسایه‌ی دانشمند قصبه‌ی نان‌های جویده‌شده	۲۷
دختر بی‌یلاق‌نشین	۳۵
گفت‌وگوی غازها	۴۰
درام	۴۳
شواهد آماری	۴۵
تأمل	۴۸
آنچه بر من گذشت!	۴۹
تهدید	۵۲
با زبان به همه‌جا می‌رسی	۵۳
فهرست اشخاصی که حق استفاده رایگان از راه‌آهن روسیه دارند	۵۶

۵۸	دل شکسته (برگردان از زبان اسپانیایی)
۶۰	به سلامتی خانم‌ها
۶۳	نتیجه‌ی بازار مکاره
۶۶	کنسرت بلبل (نقد)
۷۰	مقررات خانه‌ی من
۷۴	زارا آویس
۷۶	برای آتش‌سوزی بعدی
۷۸	از یادداشت‌های یک دوشیزه
۸۰	تبلیغ
۸۲	سخنرانی و کمر بند
۸۶	یک چیزی جناب گولوچ (مؤلف) و مرد مغروق
۹۰	سیب‌زمینی و تنورخوان
۹۲	تصاویری از گذشته‌های نه چندان دور
۹۵	صلیب
۹۷	فصل کلاه‌گذاری
۱۰۲	مسئله‌های ریاضیدان دیوانه
۱۰۴	درخت کاج
۱۰۸	کنگره‌ی زیست‌شناسان در فیلادلفیا (یک مقاله‌ی علمی)
۱۱۰	دو روزنامه‌نویس (داستان غیرواقعی)
۱۱۶	توصیه‌های پزشکی
۱۱۸	یکی از این خانم‌ها
۱۱۹	عیدی (از یادداشت‌های یک باج‌گیر شهرستانی)
۱۲۲	عمق بدبختی
۱۲۳	میهن‌پرست

۱۲۷	مرد مست و جن هشیار
۱۳۱	چکامه‌ی سعادت
۱۳۳	گزارش
۱۳۵	خانواده‌ی من (ضمیمه رایگان برای تقاضانامه‌ی کمک مالی)
۱۴۳	دو نفر در یک لباس
۱۴۷	وصیت‌نامه‌ی سال قدیم ۱۸۸۳ (گزارش خبرنگار اعزامی ما)
۱۵۰	قرارداد سال ۱۸۸۴ با انسان
۱۵۲	پرونده‌ی سال ۱۸۸۴ (گزارشی از خبرنگار ما)
۱۵۵	در میهمانی
۱۵۶	دلالت
۱۵۹	برادر
۱۶۳	آقا (کمی فلسفه)
۱۶۵	کدام‌یک بهتر است؟ (فکرهای بیهوده کراکادیلاف)
۱۶۷	کالسکه‌سواری در مسکو (کمی فلسفه)
۱۷۲	سرش را کلاه گذاشتم (یک لطیفه‌ی بسیار قدیمی)
۱۷۳	نامه به خبرنگار
۱۷۵	مرد جوان
۱۷۸	شلغم (ترجمه‌ی قصه‌ی کودکان)
۱۸۰	در وصف ملیت‌های مختلف
۱۸۵	از این سو و آن سو
۱۸۶	یک اتفاق تلخ
۱۸۸	درست مثل پدر بزرگ
۱۹۲	نرخ دارو
۱۹۳	الاغ یا الدنگ

۲۶۹	شادی
۲۷۳	خودفریبی (قصه)
۲۷۶	در اتاق‌های میهمان‌خانه
۲۸۱	گرفتگی (از زندگی مردم شهرستانی)
۲۸۴	مشورت
۲۸۷	یک مقدمه‌ی ضروری
۲۸۹	داستانی که به‌سختی بتوان برایش عنوان انتخاب کرد
۲۹۲	قهر
۲۹۵	برای مسافران سرزمین‌های دور
۲۹۷	روی میخ
۳۰۲	پیشنهاد (داستانی برای دختر خانم‌ها)
۳۰۵	یادداشت‌های اداری
۳۰۸	یک نکته‌ی جدی
۳۱۰	کلکسیون
۳۱۳	دفتر شکایات
۳۱۷	نظرات خوانندگان روزنامه‌ها و مجلات
۳۱۹	پای تلفن
۳۲۵	چه چیزهایی بیش از همه در رمان‌ها و... به چشم می‌خورد؟
۳۲۷	به یاد چخوف (ایوان آکلسی یویچ بونین)

۱۹۵	کیف پول
۲۰۰	ماجرای عشق وکیل مدافع (صورتجلسه)
۲۰۲	سوخت جدید
۲۰۴	جشن یادبود من
۲۰۷	گوسفند و دوشیزه (صحنه‌ای کوچک از زندگانی «آقایان خیر»)
۲۱۱	فوت و فن‌های خانه‌داری
۲۱۴	پست اندر پست
۲۱۸	فال‌گیران (چند تصویر از شب سال نو)
۲۲۱	سرایدار دانا
۲۲۶	چند نمونه از MANIA GRANDIOSA (قابل توجه روزنامه‌ی پزشک)
۲۲۹	مسابقه
۲۳۱	آدم خیر
۲۳۵	صعود از پلکان
۲۳۸	آرزوهای شاعرانه
۲۳۹	نمایشنامه‌نویس
۲۴۳	تابلو
۲۴۴	حقیقت محض
۲۴۷	پارتی
۲۵۲	شولتس (یک داستان ناتمام)
۲۵۴	کارت‌های ویزیت
۲۵۷	ازدواج در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده
۲۶۳	بزرگ‌ترین شهر
۲۶۵	در نهایت سادگی
۲۶۶	گفت‌وگوی من با ادیسون (گزارشی از خبرنگار ما)

نامه به همسایه‌ی دانشمند قصبه‌ی نان‌های جویده‌شده

همسایه‌ی عزیز،

ماکسیم... (اه فراموش کردم نام پدری‌تان چیست، بزرگوارانه مرا ببخشید)
ببخشید و عفو بفرمایید مردک پیر با این روحیه یاوه بافش که جسارت کرده
و آرامشتان را با سخنان نامربوط و ناچیز خود در این نامه به هم زده است.
دیگر یک سال کامل از آن زمان گذشته که مرحمت^۱ فرموده‌اید، در این
گوشه‌ی دنیا و در همسایگی با من (این بنده حقیر) رحل اقامت افکنده‌اید

۱. متن اصلی نامه نیز دارای غلط‌های املائی گرامری و ابهامات معنایی بود، و این زاینده‌ی
ذهن نگارنده‌ی نامه است - که به‌رغم تلاشش برای فضل فروشی از طریق الفاظ کلاسیک -
گرفتار این خطاها می‌شود. برای حفظ طنز داستان در برگردان هم غلط‌ها و ابهام‌هایی
گنجانده شده است [مترجم].

و من هنوز شما را نمی‌شناسم. شما نیز این سنجاقک ناچیز را نمی‌شناسید. حداقل اجازه دهید - همسایه‌ی گرانقدر - به کمک این هیروگلیف مخصوص پیرهای خرف با شما آشنا شوم؛ دست پژوهنده‌ی شما را در ذهنم بفشارم و خیر مقدم بگویم آمدنتان را از پترزبورگ به قاره‌ی ناقابل ما که جمعیتش را مردمان نازل و انسان‌های کشاورزی تشکیل می‌دهند که به اصطلاح، عناصر عامی نام دارند. مدت‌ها بود در جستجوی اتفاقی برای آشنایی با شما بودم و اشتیاقم برای این مهم چه بسیار بود؛ چراکه دانش به‌نوعی مادر تری ما است، مثل تمدن. چون از صمیم قلب به نام و آوازه‌ی کسانی که در اوج شهرت‌اند احترام می‌گذارم؛ نام کسانی که بر کنیه‌ی صومعه‌ها و سنج‌ها و روی نشان‌های افتخار حک می‌شود و عنوانشان در گوشه گوشه‌ی این جهان مرئی و نامرئی - یعنی همین دنیای زیر ماه ما - چون تندی می‌غرد. من به منجمان و شاعران، متافیزیسین‌ها و شیمی‌دان‌ها و دیگر خدمتگزاران علم بسیار عشق می‌ورزم که البته شما هم به خاطر عوامل معقولانه‌ی علمی‌تان - که همان محصولات و آثار شما هستند - از آن جمله‌اید.

می‌گویند که شما کتاب‌های زیادی به زیور طبع آراسته‌اید که حاصل فعالیت ذهنی مدام شما با لوله‌های آزمایشگاه و دماسنج‌ها و بسیاری کتاب‌های خارجی بوده است که عکس‌های جذابی هم دارند.

چندی پیش کاهن محلی ما، - پدر گراسیم - به خرابه و ویرانی‌های من، یعنی همین ملک ناچیزم سری زد و با تعصب مخصوص خود ایده‌ها و اندیشه‌های شما را که مربوط به پیدایش انسان و دیگر پدیده‌های این جهان مرئی است ملامت و سرزنش کرد و علیه گستره‌ی ذهنی شما و افق تفکراتتان که مملو از نور و ستاره است به‌تندی سخن راند و از کوره دررفت. من با نظر پدر گراسیم در مورد ایده‌های فکری شما موافق نیستم. چرا که زندگی و

تغذیه‌ام همه علم است. علمی که مشیت الهی برای نوع انسان تعیین کرده تا از درون این جهان مرئی و نامرئی، فلزات گران‌بها و شبه فلزات و برلیان‌ها را بیرون بکشد.

با این همه عفو کنید این حشره‌ی ناچیز را که به‌سختی به چشم می‌آید اگر جسارت می‌کنم و با ذهن خرقتم برخی ایده‌های شما را که مربوط به ماهیت طبیعت می‌شوند رد می‌کنم.

پدر گراسیم من را با خبر کرد که گویا شما اثری تألیف کرده‌اید و در آن پدیده‌هایی نه‌چندان استوار درباره‌ی انسان‌ها و موقعیت نخستین آن‌ها در عهد دقیانوس و چه می‌دانم پیش از آن شرح کرده‌اید. شما در این اثر فرموده‌اید که انسان از نسل میمون و عنتر و اورانگوتان پدید آمده است. این پیرمرد را می‌بخشید، اما من با شما درباره‌ی این نکته‌ی مهم موافق نیستم و می‌توانم در اینجا به شما نوزده بدهم، زیرا اگر انسان، این حکمران جهان و اشرف مخلوقات، این عاقل‌ترین موجود بین جانوران نفس‌کش از میمون جاهل و احمق پدید می‌آید، می‌بایست هم دم می‌داشت و هم صدایی نکره. اگر ما از میمون پدید می‌آمدیم، ما را کولی‌ها در شهرها برای نمایش می‌گردانند و ما برای نمایش یکدیگر - رقصان و به فرمان کولی‌ها یا در پشت میله‌های باغ وحش - پول هم پرداخت می‌کردیم. آیا ما سراسر پوشیده از پشمیم؟

آیا ما جامه‌هایی به تن نمی‌کنیم که میمون از آن‌ها محروم است؟ آیا ما از زن متفرق نمی‌بودیم و به چشم حقارت در او نمی‌نگریستیم، اگر او حتی قدری بوی میمون می‌داد؛ میمونی که ما به کراهت آن را در آغوش اشراف می‌بینیم. اگر اجداد ما از میمون پدید آمده بودند، آن‌ها را در آرامگاه مسیحیان به خاک می‌سپردند؟